



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۱۰/۰۸

نویسنده: ن. جلیل زاد

افغان مفهوم سرزمینی است ، افغانستان خانه همه ما، نه خیمه یک قوم و قبیله

سرزمینی که ما را نام داد.
افغان آواز خاک ، نامی از جنس کوه و باد.
افغانستان پیش از قبیله، خاک بود هر که را خاک پروراند، افغان است.
نامی که از خاک روییده است ، ما رودی هستیم از هزار چشمه ، زیر یک آسمان، هزار آواز.
پل، نه دیوار: سرود یک نام ، فرزندان کوه و سوگند سپید.
افغان: نامی که از خاک زاده شد ، وطن، پیش از تبار.
نامی به وسعت یک سرزمین ، ما را خاک نام داد.
افغان و افغانستان مفهوم سرزمینی است ، نامی که از خاک روییده است.
پیش از آنکه زبانی بر لب ها بنشیند و پیش از آن که نسب نامه ای بر کاغذ بیاید، کوه بود. هندوکش بود، با شانه هایی که بار آسمان را به دوش می کشید .
رود بود، و بادی که از گذرگاه های سنگی عبور می کرد و قصه کاروان ها را از این دامن به آن دامن می برد .
این سرزمین پیش از همه ما سخن گفته است، و نخستین نام، نام خاک بود.
هویت افغان، نخست از زمین زاده شد، نه از تبار .
مانند چشمه ای است که از دل سنگ می جوشد و نمی پرسد کدام لب از آن می نوشد. هرکه بر این خاک زاده شد، هرکه نان این وطن را خورد، هرکه از آب این رودها وضو گرفت و هرکه مرده هایش را در همین آغوش سپرد، پیوندش با این نام، پیوند وطن است، نه پیوند خون.
نام افغان، قبیای تنگ یک قوم و قبیله و تبار نیست ،خیمه بزرگی است که بر شانه ستون های بسیار برپا شده است .
پشتون و تاجیک، هزاره و ازبک، نورستانی و بلوچ، ترکمن و پشه ای و عرب، هر کدام رشته ای از یک قالین اند .
قالین را رنگ های جدا زیبا می کند، اما تنها وقتی که در یک نقش به هم بافته شوند .
یک رشته تنها، هرقدر درخشان، هرگز قالین نمی شود .
و هیچ نقشی، بدون رشته هایش، معنایی ندارد.
ما از فرهنگ های خود نمی گریزیم .
زبان مادری، خانه دل است و هیچ کس را از خانه دلش بیرون نمی کنند .
اما خانه، آسمان نیست .
و ما به آسمان نیاز داریم، به سقفی که همه خانه ها را در سایه خود بگیرد .
این سقف، نامی است که همه ما زیر آن می ایستیم: افغان، به معنای مردمان این خاک، شریک این سرنوشت، وارث این حافظه.
این نام را کاروان ها حمل کرده اند .
از شهرهای پُر اذعاع ابریشم، از بازارهای بلخ و کنرها و غزنی ننگرها و کندهار و هرات، بوی زعفران و لاجورد و پسته، به همراه رازهای زبان ها و ادیان، از این گذرگاه ها گذشت .
این سرزمین هیچ گاه جزیره ای منزوی نبود، چهارراه تمدن ها بود، جایی که شرق با غرب و دانش با شمشیر دست می داد .
شاعرانی که در زبان های گوناگون بر این خاک سخن گفتند، از دریای واحدی آب برداشتند .
و هرگاه ملتی تنها با یک آینه خود را دید، کوچک شد، و هرگاه با هزار آینه، بزرگ.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

این نام در آتش آزموده شده است .
امپراتوری ها آمدند و رفتند، و ما هنوز اینجا بایم. غبار لشکرها فرو نشست و کوه ها همان جا ماندند .
هرگاه بیگانه خواست ما را به ما بشکند، همین نام مشترک چون چراغی در تاریکی روشن شد و تنهاماندگان را به یکدیگر بازگرداند .
این ملت بارها زخم خورده است، اما زخم، زنده ماندن را فراموش نمی کند، و آنچه از زخم برمی آید، یا کینه است یا حکمت .
ما حکمت را برگزینیم.
افغان بودن، یعنی دوش به دوش هم ایستادن. یعنی فهمیدن که درد یک دره، درد همه دشت هاست .
یعنی وقتی مادری در یک گوشه این خاک می گرید، همه مادران آن را بشنوند .
یعنی کودکی که در دورترین روستا کتاب می خواند، فرزند همه ماست.
افغان بودن، قوی است که ما به نسل های رفته و نیامده می دهیم .
به رفتگان قول می دهیم که قربانی شان را بی ثمر نمی گذاریم، و به آیندگان قول می دهیم که میراثی بی زنجیر برایشان بگذاریم .
این قول با شعار ادا نمی شود ، با دانش، با عدالت، با نان، با قلمی که از شمشیر توانا تر است، با دستی که پل می سازد و نه دیوار.
بگذار تفرقه افکنان بدانند که نام ما ملک هیچ قبیله ای و قومی نیست .
نه کسی می تواند آن را غصب کند و نه کسی می تواند از دیگری دریغ دارد .
این نام امانتی است، از خاک به ما، و از ما به فرزندان ما .
هرکه آن را به بیرق تنگ یک تبار گره بزند، دروازه های پهناور آن را بسته است.
و بیرق ، آن سه رنگ ملی و خوش رنگ و گرامی ، تنها پارچه ای در باد نیست .
سیاهی تاریخ است که درس هایش را فراموش نکرده، سرخی خونی است که برای آزادی ریخته شد، و سبزی امیدی است که هنوز در دل شکوفه می کند .
و آن که این سه رنگ را در یک نگاه می بیند، همه ما را در یک نگاه می بیند.
شبی که از همه تاریک تر است، به سحر نزدیک تر است .
و در آن شب، ما می دانیم که تنها یک چیز ما را سر پا نگه می دارد :
این که فراموش نکنیم کدام خاک ما را پرورده، و کدام نام ما را به هم پیوسته.
پس بایستیم، نه بر ویرانه ها، بلکه بر شانه هزار ها سال حافظه .
و با صدایی که از دل کوه برمی خیزد، بگوییم :
ما دیوار نیستیم، پلیم .
ما زنجیر نیستیم، پروازیم .
ما پراکنده نیستیم، رودخانه ای هستیم که از هزار چشمه برآمده و به یک دریا می ریزد.
من افغانم، نه از آن رو که از تباری خاص برآمده ام، بلکه از آن رو که این خاک مرا ساخته و من آن را برمی سازم.
ندای فرزندان کوه
ای همنشین این خاک !
ای که نامت را باد بر قلعه هندوکش نوشته است!
بیا تا امشب، پیش از آن که سپیده سر بزند، با هم عهد ببندیم .
نه عهده بر کاغذ، که کاغذ را باد می برد ، عهده بر سنگ و بر سینه، عهده ای که هیچ طوفانی نتواند آن را بشوید.
ای مردم من !
ما فرزندان کوهیم و کوه هرگز خم نمی شود .
ما از دامنه ای می آییم که برف هایش پیش از ما بارید و ریشه هایش پیش از ما به عمق رفت. پس چرا باید بترسیم؟
آن که ریشه در سنگ دارد، از باد نمی هراسد.
بیا و به آن مادر نگاه کن که شب ها در سکوت دعا می خواند .
دعایش بالای هیچ قبیله ای نیست ، دعایش برای همه فرزندان این خاک است .
بیا و به آن کودک نگاه کن که با کتاب و کتابچه ای کهنه اش از کوچه می گذرد .
چشمانش نمی پرسد از کدام تبار است، می پرسد فردایش چه رنگی دارد .
بیا فردا را برایش سرخ و سبز و روشن کنیم.

ای دل های خسته !
 ای کسانی که زخم ها را بر سینه دارید !
 بدانید که زخم، نشانه شکست نیست ، نشانه ایستادن است .
 زخمی که ما را بشکند، کینه می شود .
 و زخمی که ما را بسازد، حکمت .
 بیایید حکمت بشویم، و از خاکستر خود، چراغی برافروزیم که شب را معنا کند.
 بگذار هر که می خواهد، دیوار بسازد .
 ما پل می سازیم .
 بگذار هر که می خواهد، زنجیر ببافد .
 ما بال می گسترانیم .
 بگذار هر که می خواهد، ما را از هم جدا بخواند. ما یکدیگر را به نام می خوانیم، و نام ما یکی است.
 ای رودهای این سرزمین، شاهد باشید !
 ای کوه های سربلند، گواه باشید !
 ای باد که در گذرگاه ها می وزی، پیام ما را به دورترین دشت ها برسان:
 ما نمی میریم، چون خاک نمی میرد.
 ما فراموش نمی شویم، چون نام ما بر سنگ و بر سینه نوشته شده است.
 ما پراکنده نمی مانیم، چون هر رود سرانجام به دریا می رسد.
 و روزی، روزی که نسل های آینده بر این خاک گام می نهند، بیرق را در باد خواهند دید و خواهند پرسید :
 «چه کسانی این وطن را برافراشتند؟»
 و باد پاسخ خواهد داد:
 «آن ها که ایستادند. آن ها که یکدیگر را دوست داشتند. آن ها که از هر تاریکی، سپیده ای ساختند.»
 پس برخیز، ای دل بیدار !
 برخیز، ای فرزند خاک !
 که صبح، هرچند دیر، می آید، و ما، با دست های به هم پیوسته، به پیشواز آن می رویم.
 زنده باد خاک، زنده باد نام، و زنده باد آن دل هایی که هرگز نشکستند!

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد